

بسم الله الرحمن الرحيم

گُردها

تحقيقی در ریشه های نژادی
تاریخ و ادیان

تألیف:

احسان نوری

توفیق وهبی

انتشارات شفیعی

۱۳۹۴

سرشناسه: نوری احسان ۱۸۹۲-۱۹۷۶

عنوان و نام پدیدآور: گُردها (تحقیقی در ریشه های نژادی و ادبیان) تالیف
احسان نوری - توفیق وهبی

مشخصات نشر: تهران شفیعی، ۱۳۹۳

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۸۴۳-۲۴-۹

ردی بندی کنگره: ۱۳۹۳ آن ۴ ک ۵۹

ردی بندی دیوبی: ۹۵۶/۰۰۴۹۱۵۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۶۱۱۲۵

عنوان کتاب	احسان نوری - توفیق وهبی
مؤلفین	شفیعی
ناشر	۱۳۹۴
سال نشر	۵۰۰
تیراژ	اول
نوبت چاپ	۱۷۵۰۰ ریال
قیمت	یاران
چاپ	۹۷۸-۹۶۴-۷۸۴۳-۲۴-۹
شابک	تهران: میدان انقلاب - خیابان اردبیلهشت - ساختمان اردبیلهشت - پلاک ۶۵
تلفن:	۶۶۴۹۴۶۵۴ فکس: ۶۶۴۸۴۹۳۹

درباره نویسنده

پروفسور توفیق وهبی از شخصیت‌های معروف کُرد می‌باشد: در سال ۱۸۹۱ میلادی در سلیمانیه عراق به دنیا آمد. در ارتش عثمانی سابق درجه سرگردی ستاد داشته است پس از تأسیس دولت عراق به ریاست دانشکده افسری تازه تأسیس منصوب می‌گردد. مدتها وزیر آموزش و پرورش عراق بوده است در دوران و ریاست ملک فیصل در مجلس سنا سناتور بوده است بعد از کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم عراق را ترک و در لندن ساکن می‌شود. در زمینه تاریخ و جامعه شناسی کُردستان صاحب‌نظر بوده است و کتابهای زیادی در این زمینه نوشته است. در تاریخ ۱۵/۱/۱۹۸۴ بعد از ۹۳ سال عمر پریار در لندن به سرای باقی شتافت و بنا به وصیتش جنازه اش را به عراق بر می‌گرداند. و در قله مرتفع کوه پیره مگرون واقع در کُردستان عراق دفن می‌کنند. خانم مهرماه فرمانفرما میزان همسر محسن رئیس سفیر وقت ایران در انگلستان در کتاب (زندگینامه ابوالحسین میرزا فرمانفرما میزان می نویسد: محسن رئیس و نگارنده با آقای توفیق وهبی، یکی از بزرگان عراق که کُرد نژاد بود آشنایی یافته‌یم، وی که کتاب لغت زبان کُردی را تدوین کرده بود می‌گفت: «کُردها ایرانی هستند و زبانشان پارسی است. ابراز این حقیقت از سوی من سبب شد که دولت عراق و عراقی‌ها نظر نامساعدی به من پیدا کنند. ولی این حقیقتی است که نمی‌توان کتمان کرد.» توفیق وهبی فارسی را خوب صحبت می‌کرد و خوب می‌نوشت. نامه‌ای از او در نامه‌هایی موجود است که فارسی دلپذیری نوشته شده است.

احسان نوری پاشا

در تاریخ ۱۸۹۲ در کُردستان ترکیه در شهر تبلیس کوچه‌الی کولی (علی قولی) در منزل علی کولی جبرانی بدنیا آمد. مدرسه ابتدایی را در تبلیس و

تحصیلات نظامی را در شهرهای ارزنجان و استانبول به اتمام رسانید. در سال ۱۹۱۰ با درجه ستوان دومی داخل ارتش عثمانی شد. در جنگ آلبانی و غرب اشتراک کرد.

در دوران شروع ترکیه نوین ژنرال احسان نوری پاشا با پیوستن به حزب «خوی بون» گُردها و قرار گرفتن در رأس فرماندهی نیروهای سورشی گُرد از طرف آن حزب به مدت چهار سال (۱۹۲۷-۱۹۳۰) در مناطق آرارات با ارتش جنگ دیده ترکیه مجهز به تانک و توب و هوایپمای جنگی با نداشتن هیچ گونه پشتیبانی مادی و معنوی از طرف هیچ کشوری مبارزه نمود. نهایتاً ارتش ترکیه با کمک گرفتن از اتحاد جماهیر سوسیالیسی شوروی و دولت شاهنشاهی ایران در محاصره کردن آراراتیان موفق به شکست و کشتار سورشیان گُرد گردید و احسان نوری و همسرش به ایران پناهنده شدند. احسان نوری پاشا پس از پناهندگی به ایران مدتی در تهران دقت بازجویی قرارداشت. آنگاه مانند تنی چند از پناهندگان آرارات که در شهرهای مختلف ایران تحت نظر قرار گرفتند به ساوه و یزد تبعید شد. بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به تهران برگردانده شد. در خلال سالهای ۱۳۲۳-۲۵ با روزنامه کوهستان همکاری داشت و سلسله مقالات تاریخ ریشه نژادی گُرد و وقایع آرارات را نوشت. در ۲۸ اسفند ۱۳۵۴ با یک موتور سوار در تهران تصادف و در تاریخ ۱۳۵۵/۱/۵ در بیمارستان سینا در گذشت.

در دفترچه پس انداز او با مشخصات (بانک ملی شعبه واحد ۱۵۷ کاخ پهلوی به شماره حساب ۷۹۰۳۳۱ به نام احسان نوری در تاریخ ۱۳۵۴/۱۲/۲۷ موجودی دفترچه یعنی هشت روز قبل از مرگ مبلغ یک هزار و یکصد و پنجاه ریال بوده است. اثاث خانه عبارت از یک یخچال، یک تلویزیون، یک رادیویی کوچک بوده است. آری او درویشانه زیست و سلطانانه درگذشت.

منابع:

- ۱- شورش کُردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران، تألیف کاوه بیات
- ۲- ژنرال احسان نوری پاشا، تألیف زحیم اشنویی محمدزاده

پیش گفتار

افرادی که از افتخارات گذشته خود بی خبراند، آرمانی که برای اعتلای قوم خود در سر بپرورانند ندارند.

بی خبری از گذشته باعث بی اعتمانی به آینده است! می‌گویند با سنگ مزار نمی‌شود افتخار کرد. اما پیدایش و تقویت حس حفظ آزادی در ملل، با دانستن اعمال افتخار آمیز گذشته پدران خود رابطه دارد! جا دارد گفته شود آن افتخارات چراغ راهنمای راه عظمت ملل است. نویسنده در صورتی که عجز علمی خود را معترف است از آنجا که قسمتی از بار مصائب این قوم ستمدیده را بر دوش دارد، از نوشتۀ هائی که تعلق به کُرد و کُردستان دارند استفاده و مطالعات خود را هم علاوه نوشتן این رساله مباردت ورزیده است که امید است سودمند واقع شود!

قصدم این نیست که تاریخ کُرد و کُردستان را بنویسم بلکه خدمت به یک قوم ایرانی نژاد است که شخصیت نژادی او در دست نژادهای دیگر در معرض نابودی قرار گرفته است. فقط سعی دارم این قوم رشید و زجر کشیده را از گمنامی بیرون آورده مانع از آن بشوم که از شرافت نژاد ایرانیت محروم گذاشته شوند.

گرچه ممکن است در مقابل وضع اجتماعی ملالت اورش بحث از نیاکان کُردها بودن طوایفی که دولت های معظم را به وجود آورده و سلسله های پادشاهانی که به کشورگشائی پرداخته و پیغمبرانی که بشریت را به راه راست هدایت نموده اند در وهله اول غریب به نظر آید و نگارنده در تحت تأثیر احساسات افراطی قرار گرفته تصور شود؟ لیکن پس از مطالعه دقیق معلوم خواهد شد که راه افراط پیموده نشده است.

تاریخ کُرد و گُرستان به زبان گُردی اثر خامه ذیقیمت نویسنده بزرگ گُرد مرحوم امین ذکی بیک و کتاب کُرد و پیوستگی نژادی او به قلم استاد دانشگاه مرحوم رشید یاسمی در نوشتن این رساله نه تنها اینجانب را از تحقیق و تبع زیاد بلکه از دادن توضیح بیشتری هم بی نیاز ساخته است.

فقط ناگفته نماند که:

یک قوم که با برق شمشیرهای خود بر روی تاریکی تاریخ روشنائی پاشیده و در همه اعصار بادنک رشادت و قهرمانی خود، دشمنان خود را لرزانده حیف است آن لقب مردانگی و جنگجوئی وی که لفظ کُرد است صفحه سلطنت و حاکمیت بلند و پرافتخارش را از چشم دوست و دشمن مخفی بدارد!

یک قوم که خشت های پایه با عظمت ایران اول را با خون های مقدس جنگاوران خود بهم چسبانده و از میان پسران عزیزان خود پیامبران، سلسله های پادشاهان و سرداران بزرگ صاحب جاه و جلال بار آورده از انصاف دور است که از آن مفاخر خود محروم، یک قوم بی نام و نشان معرفی شود. اگر این رساله کوچک بتواند پرده تاریکی را که روی این حقایق گسترده شده است بالا بزند مشعوفم.

احسان نوری

I ریشه نژادی

قوم کُرد در قرنهای خیلی قدیم حشر و نشر بشر را در تحت نامهای مختلفه اشتراک کرده افسار فرمانفرمایی قسمتی از آسیای مرکزی و باختری را در دست داشته است. تاریخ مناقب دلاوری و کشورگشایی این قوم را به آن نامهای اولیه اش قید کرده است.

گرچه قرال لاگاشه آدادناراری ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد بحث از عشیرت کاردا کرده و ۲۲۰۰ سال پیش از میلاد هم کمیل سین پادشاه اور سرزمین کُرده را به امیر وردنر سپرده است. در سال ۱۳۷۰ شوبی لکبمه پادشاه هتیت طائفه ای را به نام گرده Gurde خوانده پس از آن کتبیه های آثورهم ذکری از اسم فلات کارداکا و طائفه کورطیه و کورتی را برده اند و گرچه در سال ۴۰۱ پیش از میلاد کزنفون سردار و مورخ یونانی فرمانده ده هزار نفره وقتی از ایران برミ گشت در دره های زاخو نزدیک کوه جودی- به مردم کاردو برخورده که نام پادشاهشان ارونتاس بوده است که به فارسی باستان ارونت اسپه، امروز لهراسب خوانده می شود و ۳۳۴ سال قبل از میلاد هم وقتی اسکندر مقدونی حمله به ایران کرد، مردم کُرد در صف لشکریان داریوش بوده اند، نویسنده اسکندرنامه آرستوولس که در رکاب اسکندر بوده می نویسد: «وقتی دارا شنید که اسکندر می آید سی هزار سوار و سی هزار پیاده آن طرف رودخانه پیناروس فرستاد که ترتیبات خوب بگیرند جلوی لشکر مقدونی، سی هزار نفر وظیفه یونانی و عقبشان شصت هزار افراد گُرداک تعییه کرد، «گُرداک یک طائفه ای است که در جنوب دریاچه وان متوطنند» لیکن:

قوم کُرد امروزه تنها از آن کاردوها نیستند. بلکه، کاردوها ما را هدایت به هویت اصلی کُردهای امروزه می‌نمایند.

عموم تاریخ‌ها وطن کاردوها را حوضه بالای دجله و فرات و ناحیه کوه جودی نشان می‌دهند. آرامیهای این ناحیه را کازاتا، کاردو خوانده‌اند. در ایتالیا بیست میل شمال خاوری ناپل، یک شهر موجود است که نامش کازاراتا است. مورخین قدیم می‌گویند: قریه «بقدرا» نخستین قریه می‌باشد که پس از طوفان نوح در نزدیکی جودی ساخته شده است. بنا به نظر استرابون نام (کاردو) بر ناحیه کوهستانی میان موش دیار بکر اطلاق می‌شده است سیر مارک سایس هم می‌گوید:

در سال ۶۰۰ ق.م. قوم کوردوئن در مابین دیار بکر و سرچشمه‌های زَآب کبیر می‌زیستند.

بعضی‌ها عقیده دارند کوه جودی اسمش را از نام قوم guti گوتی، ژوتی گرفته است که پیش از تاریخ در آن حوالی می‌نشستند معنایش قهرمان، جنگجو کُرد بوده است. امروز بزرگترین ایل کُرد، کرمانچ کاردان و جنگی را «ژهاتی» می‌گوید که ممکن است از ژوتی آمده باشد بنابراین قومی که اسمش را به کوه جودی گذاشته و به «بقدرا» نام داده یکی است. آن هم ژورتی، گوتی بوده است.

نوشته‌های مکشفه فعالیت گوتیها را در مناطق مذکوره تا ۳۱۰۰ سال ق.م. رسانیده در آن تاریخ پادشاه گوتی اناناتوم با عیلامی‌ها جنگیده است. «لوگال زاکیس» پادشاه گوتی ۲۹۰۰ سال ق.م قرال ارخ و سوهمر بوده است. دکتر سپاپیزرو، ادعا دارد که نظر به اسماء خاصه سوهمر در عهد خیلی قدیم در ولایت سوهمر عناصر گوتی زندگانی می‌کرده‌اند.^۱

بابلی های جنوب بین النهرين را سوهemer می ناميدند آکادها را هم سوهemer می خوانند ۴۵۰۰ سال ق.م تمدن عظيمی داشته دارای خط بوده اند. قانون معروف حامورابی هم از روی قوانين سوهemer تدوين شده است. ماه های قمری يادگار سوهemerی هاست.

مردم بابل که مخلوطی از نژادهای مختلف بوده به زبانهای مختلف حرف می زده اند تمدنشان از سوهemerی ها بود رسوم مذهبی ايشان با زبان سوهemer اذا می شد خط ايشان هم خط سوهemerی بود.

وادن استاد سابق دانشگاه لندن یک فرهنگی تحت عنوان «سوemer آريان» انتشار داده و ثابت نموده است که سوهemerی ها هم آريائی بوده اند.^۱

بنابراین آريائی ها پيش از آن تاريخ که تا حالا می دانستند در بین النهرين حضور داشته اند.

نام سرزمین لولوبیوم، گوتیوم در نوشته های عهد سارکن پادشاه آشور دیده شده است (۲۷۰۰ ق.م) هر چند لولوبیها را اجداد لرها تصور می نمایند لیکن لرستان جزء منطقه انزان بودکه سکنه اش از قدیم کوسوها بوده اند که در حدود میلاد هم در جای خود موجود و بعدها هم کسی ايشان را از آن حوالی تکان نداده است. در خصوص این کوسوها بعداً توضیحات داده خواهد شد.

لولوبیها تا سلم نصر سوم حکومت داشتند ۸۲۸ ق.م. ولی دولت آشور حاكمیت شان را خاتمه داد.

^۱- مجله ایران کوده

امروز افراد طایفه کرمانچ بخواهند هم دیگر را صدا کنند و یا در مصاحبه خطاب به هم بکنند اکثراً به جای اسم طرف «لولو» خطاب می‌کنند.

علوم می‌شود قسمتی از طائفه لولوبیها بعداً با کاردوها مخلوط شده‌اند. یک ایل هم امروزه به نام لولو در ایالت کرمان به حال چادرنشینی و خانه بدوسی زندگی می‌نمایند.

«لر» اسمش را از نام یک شهر گرفته است که در منطقه شرق دزفول بوده است. یاقوت حموی می‌نویسنده: «لر» یک ایل گُرد است که در کوه‌های بین خوزستان- اصفهان سکونت دارند. زیده التواریخ می‌نویسد، لر را بدان جهت «لر» گویند که در ولایت مازنود قریه‌ای است موسوم به «گُرد» در آن حدود در بندهیست که آن را به زبان لری کول خوانند در آن دربند موضعی است که آن را لر خوانند چون اصل این جماعت از آن موضع برخواسته «لران» نامیده شده‌اند.

مردم گوتی در اواسط عصر بیست و ششم آکاد، سوهمر، عیلام را اشغال ۱۲۰ سال و چهل روز در بابل سلطنت کرده‌اند. بعد پادشاه شهر (ارخ)^۱ اورتون لوگال که از اسمش معلوم است از نژاد گوتی بوده است شاهنشاه خود «تیریکان» پادشاه گوتی را مغلوب کرد در نتیجه انقراض دولت گوتی ملوک، الطوایف پیدا و در شمال شرقی عیلام ولایتی به نام انزان، انسان مستقل شد. انزان به معنی کوهستان بود در گُردی «زوزان» است. در سیماش (کوهستان بختیاری) امیری حاکم شد که نامش «گیر» بود. «شوبي لکمه» پادشاه هتیت

^۱- در شمال کوه جودی در منطقه بوهستان به نام «ارخ» یک شهر قدیم موجود است.

در کتیبه خود می گوید: نام خدائی که «گُرده ها» gurde می پرستند «گیر gir» می باشد. در اینصورت می توان گفت نام خدائی سکنه کوهستان بختیاری هم «گیر» بوده امیرشان اسمش را از نام خدائی خود گرفته با مردمان گُرده ها افراد یک قوم بوده اند.

چون لفظ کاردا بعد از مغلوبیت تیریکان پیدا شده است می شود گفت در این تجزیه قسمتی از گوتوبیان، که در حوضه بالای دجله مانده بودند نام کاردا را به خود گرفته اند که اکد و سوهمریها قهرمان، جنگاور، پهلوان را می گفتند. کاردا بعدها غوردو، کوردو شد.

امروز گُردهای آن حوالی مردها جوان های خود را خورطه می خوانند که باید از غوردو آمده باشد. تاریخ کُرد و کُرستان می نویسد «قرال آشوری توکولتی اینور، تا، راجع به یک واقعه در دلوحه توضیحات داده در یک لفظ کوتی و در لوحه دیگری به جای کوتی لفظ کورتی را آورده است. نویسنده کتاب اقوام مزوپوتامیا با دلائل ثابت کرده است که کُرد از نژاد گوتی می باشد.»

عقیده مستشرق دراور این است که یا گوتی و کورتی هر دو نام یک مردم بوده و یا کورتی به بزرگترین قسمت گوتیها اطلاق می شده است. لفظ کورتی در اوایل به تمام کوتیها گفته نشده است.

اسنادی پیدا شده است که تا عهد کوروش قسمتی از گوتیها نام قدیمی خود را حفظ کرده اند. اسناد مذکوره راجع به فتح بابل از طرف کوروش است که در تاریخ مشیرالدوله این طور آمده است :

(سالنامه سال ۱۷ نبوئید چنین نوشته اند اوگ بارو rgbaru «گئبرو» والی گوتیها با قشونش وارد بابل شد نبوئید از جهت گندیش در بابل اسیر گشت بعد

آرتش ایران داخل بابل شد تا آخر ماه سپرهای گوتی دروازه معبد اساهیل یعنی خانه بزرگ مردوک» را محاصره کرده بود.

نیزه ای داخل این مکان مقدس نشد بیرقی به آنجا نبرندند در سوم مرهش و آن - ماه بابلی - خود کوروش وارد بابل شد و به شهر مصونیت داد. اوگ بارو را والی قرارداد در شب یازدهم مرهش وان اوگ بارو به جنگ رفت و پسر پادشاه را کشت - از ۲۷ آذر تا سوم نیسان - اکد عزادار بود) معلوم می شود مانند فتح نینوا که نصیب نیاگان گُرد شده بود در بابل هم اولین طائفه ای که با زور شمشیر خود داخل بابل شده و پادشاه بابل را اسیر نموده گوتیها بوده اند. تاریخ، افتخار فتح بابل را هم باز به نام نیاگان گُردها ثبت نموده است.

دو اعلامیه هم در حین سقوط بابل منتشر شده بود که پیدا شده است کهنه روحانیون در یکی از آن اعلامیه ها می گویند «چون پادشاه بابل به مردوک پادشاه خدایان اهمال و مسامحه قائل شد آن هم کوروش را عادل دیده به سلطنت عالم طلبید گوتی ها و اومانماندها را زیر پاهای او افکند. بابلیها «اومنماندا» مردمانی اطلاق می نموده اند که خاکشان از عیلام گرفته تا دریای سیاه ها امتداد داشت.

در قرنها بعد دیگر نام گوتی نمانده در همه جا، کاردا، کورتی، کوسی شده است. کتاب «میژوی ادبی گُرد» به زبان گُردی می نویسد: دکتر کونتینا و می گوید: در هزاره چهارم پیش از میلاد مردمی از دشتهای جنوبی سیبری و روسیه کوچ کرده به کوههای زاگرس رسیده جابجا شده اند که آنها را آزیائیک، آسیائی می گویند.

در هزاره سوم باز از همین زمینه، دسته دومی مهاجرت و به کوه های زاگرس رسیده اند که محققین آنها را آریایی و یا هند و اروپائی گفته اند. هر دو دسته پس از زد و خوردها با هم امتزاج و بین النهرين را اشغال نموده اند که آنها «گوتی، کوسی» نام دارند و در جای دیگر بنا به عقیده **ئوژن پیتار سولاک، فون لوشنان** باز می نویسد:

«قسمتی از آریاییها که در ترکستان شوروی امروزه جمع شده بودند به سوی جنوب ایران حرکت و در آنجا دو قسمت شده یک از کوههای هیمالایا گذشته به هندوستان رفته مردم هند را تشکیل قسمت دیگری در ایران، نام ایران را تعمیم داده اند. بعيد نیست آمدنشان به ایران ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد باشد قسمتی از آنها در دشت مانده به نام فارس، قسمت دیگر به کوه های زاگرس رفته طائفه طائفه شده به نامهای لولو، گوتی، کوسی، مانای، کاردوش، خالدی، کاردو و ماد معروف شده اند.»

هر چند از عقائد این محققین هم یک نتیجه به دست می آید که طوائف زاگرس عموماً از یک نژاد و طایفه های یک مردم آریائی بوده اند اما نام مردمی که پیش از گوتیها در این منطقه زندگی می کرده هنوز معلوم نشده است. حفریات و اکتشافات در مناطق مذکوره مردم دیگری را قدیمتر از گوتیها نشان نمی دهد. با این نظر باشد که: دکتر سپایزر مادها را شش هزار سال پیش از میلاد در کوههای زاگرس تشخیص داده و در ضمن از گوتیها بودنشان را اشاره نموده است. این را تأییداً مورخ و پیشوای معروف کلدانی برووس، که در قرن سوم قبل از میلاد زندگانی کرده است در بحث نژاد (زرتشت) این

پیامبر آریایی را سر سلسله ماد نژاد می دانند که در میان سالهای ۳۰۰۰-۲۳۰۰ سال پیش از مسیح در کلده سلطنت کرده اند.

در واقع گوتیها بوده اند که در آن قرنها حوالی کلده را تاخت و تاز خود قرار داده و می دانند در آن محل حکومت می کرده اند برای این گاه و بیگاه است که بعضی ها اشتباهآ این قوم را کلدانی می خوانند. بعداً نظر به اسامی خاص گوتیها علی العموم محققین آنها را سامی نژاد نشناخته، بعضی طائفه آریانیک و کوسی ها که بعداً معروف شده اند مخلوطی از آریانیک و آریائی قبول کرده اند. «آریانیک به طوایفی اطلاق کرده اند که از قدیم در دامنه های زاگرس سکونت داشته سامی نژاد نبوده اند.»

علاوه بر مطالعات مستشرقین که در بالا نوشته شده است تحقیقات دقیقتری ثابت می نماید که گوتی ها از قدیم ترین نژاد آریائی بوده اند کتاب ذیقیمتی (ادبیات مزدیسنا یشت ها) که از طرف استاد محترم دانشگاه و متخصص زبان زند- آوستا و رئیس انجمن ایران شناسی جناب ا. پور داوود تألیف شده است از فروردین یشت کتاب مقدس اوستا اقتباس و ترجمه بخشی از اسم «گئوتمه» نوشته است به قول این کتاب یکی از رقبای زرتشت گئوتمه نام داشته است در سانسکریت هم طبقه سرود گویان ویدا گئوتمه موسوم بوده است اسم مؤسس بودایی نیز گئوتمه می باشد.

به نظر نگارنده لفظ گوتی از گئوتمی آمده به معنی گاب بوده است در کتاب گاتهای زرتشت جناب پور داوود می نویسد، «گئوش اوروان- اکنون گوش گوئیم- چهاردهمین روز هر ماه سپرده به نگهبانی این فرشته است در

اوستاگئوش اوروان روح نخستین آفریده آهورامزدا - مقصود گاب است.»
اینکه (گوش) گفته می شد کوسی است چطور که گئوش در تلفظ گوش،
کوسی است، گئوته اوستا هم گوتی بوده است که با گئوشه یک و به معنی گاب
است.

از مستشرقین و محققین معروف اشپیکل در ترجمه اوستائی خود فقره
۱۶ فروردین یشت گئوتمه را اسم خاص دانسته به معنی دهقان، گلدنرو
goldnere به معنی دیگری از آن دانسته به اهل قبیله ترجمه کرده است،
یوسنی پس از آن که گئوتمه را یکی از دشمنان مزدیستنا ذکر کرده احتمال
داده است که کلمه مذکوره اصلاً اسم جنس باشد نه اسم خاص.^۱

این علما هم لفظ گئوتمه را نام قبیله دانسته اند که از ابتدای تاریخ تا عهد
اوستا در وطن و در همسایه وطن زرتشت غیر از گوتی ها طائفه دیگری به
این نام نبوده است. آسوریها این طایفه را گوتیوم هم
می خوانند بنابراین گئوتمه اوستا را می توان گوتی دانست.

بودا نزدیک سر حد جنوبی نیبال متولد شده است. پدرش از امرا مرسوم
به سودهودان Sud Hodan و از قبیله سکیا بوده است بعضی نام
اصلیش را سید هیتا sid Hita نام فامیلیش را گئوتمه
می خوانند (چون در عهد لشکرکشی داریوش به تراکیه نامهای طائفه های
گوت و بودین را در میان سکاهای می بینیم محتمل است قبیله سکیا، سکاهای

^۱- ادبیات مزدیستان یشت ها از تأثیفات جناب پورداود

بوده باشد در هر حال الفاظ گئوتمه گئوته، گوت را که در اصل با گوتی یکی می باشند در میان نامهای آریائی‌ها می‌یابیم.

علوم می‌شود گوتیها دعوت زرتشت را قبول نکرده رقبای زرتشت شناخته شده‌اند و زرتشت مجبور به مهاجرت به طرف مشرق شده است.

علاوه بر این:

۱- در آثار قدیم بابل کنیز‌کان گوتی نژاد را ستوده آنها را «ماهروتی» می‌خوانند. مرحوم رسید یاسمی می‌نگارد از این حیث با زبان سوهمی و آکادی تفاوت کلی داشته‌اند.

می‌توان گفت لفظ (مامرو) با لفظ «ماهرو» خیلی شبیه یکدیگرند و یک معنی را می‌دهند.

۲- در میان نامهای پادشاهان «گوتی» شرلک، «لاسیراب، تیریکان» را می‌یابیم که آنها را می‌شود آریائی دانست.

در نام شرلک هجای اول که «شر» است با لفظ «گر» guerre فرانسوی یکی است به معنی جنگ است. قوم کُرد امروز هم جنگ را «شر» می‌گوید «لک» صدهزار است در زبان آریائیهای هندی و کُردی مستعمل است. در عهد دولت سالاریه که از کُردهای دیلمی بوده اند نام بعضی از سردارانشان «شرمزن» بود که آن هم مفهوم «شرلک» را می‌داد یک اصطلاح کُردی می‌باشد که به معنی جنگ بزرگ است.

«مزن» از «مهما» ی سانسکریت آمده است در آوستا «مازا» و در کُردی امروزه «مازن» شده است که به معنی بزرگ است. در اسامی لاسیراب،

تیریکان هم علائم آریائی هویداست در عهد ساسانیان جشن تیرماه را تیریکان می خوانندند.

۳- در عهد نارامسین شخصی که با اکدیها دشمنی می کرد اسمش «پوتی مادال» نام ایالتیش «نمر» بود. فرانسوی ها چطور که کوچک را «پوتی» می گویند گردهای شمال هم بهجه کوچک دختر را «پتی»-Piti- می خوانند که یک لفظ آریائی قدیم است از کجا معلوم که در «پوتی مادال» کلمه اول به معنی کوچک لفظ (مادال) هم مانند مترا، ماترا نام یکی از خدایان آریائی قدیم نباشد که «پوتی مادال» به معنی خدای کوچک را می داده است. در اینجا جا دارد مسئله نمروд را به یاد آورده با الفاظ «نمر» و خدای کوچک مقایسه شود. چون این قسمت در آخر کتاب یک بحث جداگانه ای نوشته شده است از دادن توضیح خودداری شد.

لفظ نمر با الفاظ ایرانی امروزه یکی است. گردها زنده باد را نمر هم می گویند.

۴- در زاگرس شخصی که خود را پادشاه خوانده بود اسمش آریزن بود «آری زن» با لفظ «آریزانت» که نام یک طائفه ماد بود تفاوتی ندارد.

۵- اوتون لوگال نام پادشاه ارخ در قرن ۲۵ ق. م بود در اواخر قرن نهم میلادی نام پادشاه آلمان «اوتون» بود «اوتون» دوم سال ۹۸۲ میلادی «تیوفانوا» دختر امپراطور روم را گرفت. با این شباهتها باید قبول کرد که آن الفاظ آریائی بوده طوایفی که این نام ها

را گذاشته بودند هم خاک، هم جوار، هم نژاد و حتی خود گوئی‌ها بوده اند که الفاظ آریائی را استعمال می‌کردند یعنی از نژاد آریان بوده اند.

بعداً در قسمتی از وطن گوتیها، کوسیها ظهرور در صحنه سیاست بین النهرين عرض اندام کرده اند. نام خدایان و پادشاهان کوسی اکثر از الفاظ آریائی بوده است.

پادشاه لولوبی «آنوبانی‌نی» را پس از مرور اعصار پادشاه گوتی دانسته شهربیار «کوئه» شمرده اند از این نزدیک به نظر می‌آید که «کوتی» به مرور در تلفظ در بعضی جاهای کوشی، کاسی، کسی شده باشد. فی الواقع، عهدی که گوتی‌ها را در زاگرس و در اینزان می‌بینیم مکانی را در شمال عیلام کاشن می‌خوانند که در اصل کاسی است. **محقق المانی هرتسفیلد** می‌گوید:

بحر خزر که اسم اروپا ایش کاسپین است از نام طائفه‌ای گرفته است که قبل از تاریخ در مغرب و جنوب این دریا می‌نشستند نامشان کوسی، کاسو، کسی بود چون لفظ کاسو در جمع کاسپ، کسپ، کسپین می‌شد بحر خزر را هم اسم کسپین داده اند. حتی به عقیده مشارالیه نام قزوین از کسپین آمده است.^۱

نظر به محتويات گات‌های زرتشت که در صفحه‌های پيش بحث نموده ام اين لفظ کوسی که در تواریخ فارسی و عربی به قوم کوسی مشهور است.^۲

^۱- ایران باستان

^۲- کرد پیوستگی نزادی و تاریخ او

دراوستا به شکل گوش و به معنی گاب آمده است که با کوته گوتمه، گوتمه یک معنا را فاده و هر دو نام یک مردم بوده در لهجه های مناطق مختلف کوته گوش به شکل گوتی، گوش، کوسی خوانده شده اند.

نام گوتی را از آثار باستانی اکد و آشور می شنویم که راوی های این نوشته ها با کوههای غربی بحر خزر تماس نداشتند نه اینکه ممکن بود در آنجا همنام گوتی را ذکر کرده باشند مثلاً در ولایت وزیری افغانستان که نزدیک سرحد هندوستان است طائفه ای به نام «پیر گوتی» موجود است! ...

بعضی محققین می گویند: یک قسم از اقوام هند- اروپائی در هزاره دوم پیش از میلاد از دشتهای ترکستان و صحاری شمال قفقاز و بحر خزر برخواسته وارد ایران و به اماکن کاسوها نزدیک گردیده و با آن طائفه آمیزش یافته اند ... مسیبو آندر کدا (مدیر کل اداره عتبات ایران هم یک مقاله در تحت عنوان «حفریات علمی در ایران» به سالنامه پارس ۱۳۱۰ داده است در این مقاله توضیح می دهد:

«اشیائی که در لرستان از زیر خاک در آورده اند کوه نشین های ساخته اند که در زمان نامعلومی در کوههای خزر می نشستند بعداً در نتیجه هجوم قبایل فاتح و مهاجمی که از شمال آمده از آنجا جلای وطن نموده تقریباً چهار هزار سال پیش به لرستان رفته و در تاریخ به نام کاسیت شناخته شده اند. این قوم بابل را فتح و قریب شش قرن بر آن دیار فرمانروائی کرده و بعد به کوههساران خودشان بازآمدند و با تربیت احشام و تجارت اسب که به سواره نظام آشور می فروختند ثروتی اندوختند این اشیاء مفرغی نفیس این آلات

جنگ و دهنّه های اسب و جواهرات و ظروف سفالین و غیره شاهد بین ذوق صنعتی و مهارت فنی آنهاست و یادگار فلاح و ثروت آنها می باشد» مشارالیه با این مطالعه نظریه هرتسفلدرا تأیید می نماید.

بنابراین طائفه هند- اروپائی که از جای خود تکان خورده به لرستان آمده اند محل قدیمیشان متصل به سر حد شمال ایران و بنا به قول هرتسفلد از اول هم نامشان کوسی یعنی با سکنه شمال ایران هم نام و به دلیل هم نامی و نزدیکی مکان هم زبان و هم نژاد بوده اند.

در خصوص تباین زبانهای ساکنین ایران غربی و بحر خزر هزاره چهارم با سوم و دوم پیش از میلاد باید به خاطر آورد که زبان ایرانی عهد هخامنشی ها با زبان عهد ساسانیان و زبان ایرانی عهد ساسانیان با زبان ایرانی امروزه چه تفاوت فاحشی دارند؟! در حالیکه در آن قرنها کتب و نوشته ها که وسیله زنده نگهداشتن الفاظ و زبان می باشند کم و زیاد رواج داشت. بر عکس هزاره سوم، دوم پیش از میلاد طوائف زاگرس از این نعمت محروم بودند. لذا اگر زبانهای گوته‌ی، کوسی را که نماینده زبانهای طوائف کوچک، همچوار، هم خاک خود که اقوام آزیائیک شناخته شده می باشند. زبان ابتدائی آریاها قبول کنیم اشتباہ نکرده ایم! دسته های عقب که به کوه های زاگرس رسیده و در زبان بعضی تازگیها احداث نموده اند چون عموماً از یک نژاد بوده اند به آسانی امتزاج و در مدت کم، یگانگی خود را ظاهر، سیاست ماقبلی را دنبال کرده اند.